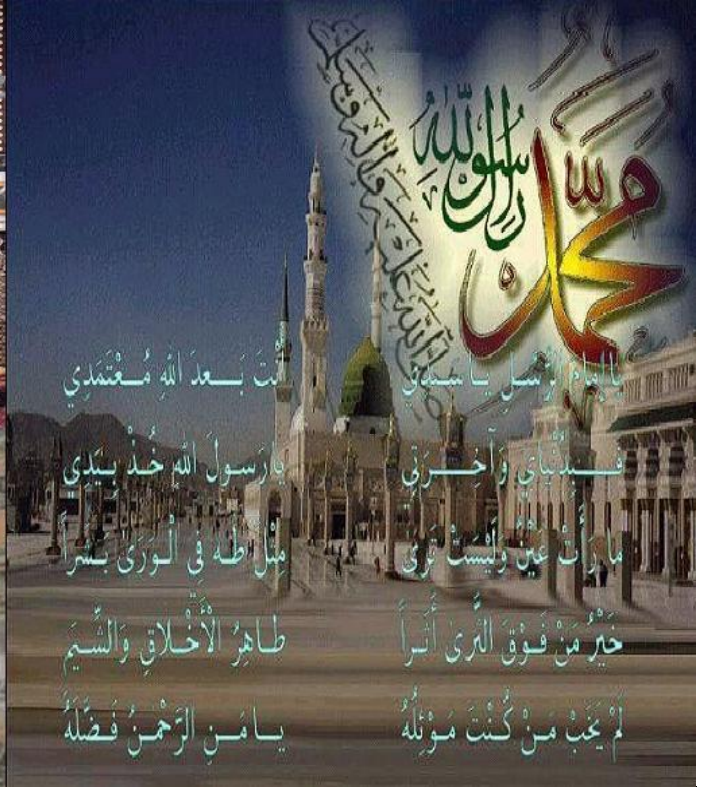


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّهُ خَيْرٌ نَاصِرٍ وَمَعِينٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَطَبَقِهِ وَسَلَّمَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا رَأَيْتُ عَيْنٌ وَلَيْسَتْ تَرَى
خَيْرٌ مِنْ فَوْقِ التُّرَى أُنْزِلَ
لَمْ يَخْبُ مِنْ كُنْتِ مَوْلَاهُ
أَبَدًا بَعْدَ اللَّهِ مُعْتَمِدِي
فِي سَبِيلِي وَأَخْرَجِي
مِثْلَ طَهٍ فِي السُّورَى بِسْمِ
طَاهِرِ الْأَخْلَاقِ وَالسَّمِ
يَا مَنْ الرَّحْمَنُ فَضْلُهُ

اللَّهُمَّ أَفْضُ صَلَاةٍ صَلَوَاتِكَ، وَسَلَامَةٍ تَسْلِيمَاتِكَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ وَمَلَائِكَتُهُ وَحَمَلَةُ عَرْشِهِ وَجَمِيعُ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ
عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَصْلِ الْجُودِ * وَعَيْنِ الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ * أَوَّلِ الْأَوَائِلِ وَأَدَلِّ الدَّلَائِلِ * وَمَبْدَأِ الْأَنْوَارِ الْأَزَلِيِّ وَ
مُنْتَهَى الْعُرُوجِ الْكُمَالِيِّ * غَايَةِ الْغَايَاتِ * وَالْمُعَيَّنِ بِالنَّشَاتِ * أَبِ الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَأُمِّ الْإِمْكَانِ بِقَابِلِيَّتِهِ * الْمَثَلِ
الْأَعْلَى الْإِلَهِيِّ * وَهَيُولَى الْعَوَالِمِ الْغَيْرِ الْمُنْهَاهِيِّ * رُوحِ الْأَرْوَاحِ وَنُورِ الْأَشْبَاحِ * فَالِقِ إصْبَاحِ الْغَيْبِ * وَدَافِعِ ظُلْمَةِ
الرَّبِّ * مَخْدِ التَّسْعَةِ وَالتَّسْعِينَ وَرَحْمَةِ الْعَالَمِينَ * سَيِّدِنَا فِي الْوُجُودِ صَاحِبِ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ *
الْمُبْرَقِ بِالْعَمَاءِ * حَبِيبِ اللَّهِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الْمُحِبِّينِ

اللهم العزاضداده وأعدائه أبا جهل وأبا سفيان وأجبت والطاغوت و صنمي قریش
اللات والعزري وبناتهم والعز كل من آذاه ومن سمه لعنا وبيللا

دوشنبه دوم ربيع الاول ١٤٢٩ سالروز شهادت و ارتحال حضرت محمد حبيب الله را
به حضرت قدسیه وجه الله و قبله حقیقیه عباد الله مولانا صاحب الامر ارواحنا فداه تسلیت عرض می کنیم

يا حبيب الله يا رسول الله

صلى الله عليك ورحمة الله و بركاته

ماتم جانسوز خاتم النبیین است = یا که آخرین روز صادر نخستین است
روز نوحه ی قرآن، در مصیبت طه است = روز ناله فرقان، از فراق یاسین است
خاطری نباشد شاد، در قلمرو ایحاد = آه و ناله و فریاد، در محیط تکوین است
کعبه را سزد امروز، رو نهد بوبرانی = زانکه چشم زمزم را، سیل اشک خونین است
صبح آفرینش را، شام تار باز آمد = تیره اهل بینش را، دیده ی جهان بین است
رایت شرافت را، نوبت نگون سازيست = روز غربت اسلام، روز وحدت دین است
شاهد حقیقت را، هر دو چشم حق بین خفت = آه بانوی کبری، همچو شمع بالین است
هادی طریقت را، زندگی به سر آمد = گمراهان امت را، سینه ها پر از کین است
شاهباز وحدت را، بند غم به گردن شد = کرکس طبیعت را، دست و پنجه رنگین است
شد همای فرخ فر، بسته بال و بی شهپر = عرصه ی جهان یکسر، صیدگاه شاهین است
خاتم سلیمان را، اهرمن بجادو برد = مسند سلیمانی مرکز شیاطین است
شب ز غم نگیرد خواب چشم نرگس شاداب = لیک هر خس و خاری شب بخواب نوشین است
پشت آسمان شد خم، زیر بار این ماتم = چشم ابر شد پر نم در مصیبت خاتم

آیت الله عظیم شیخ محمد حسین اصفهانی

تحقیق تاریخ شهادت حضرت رسول الله 6

در تاریخ شهادت حضرتش بیش از ۱۳ قول و تاریخ نقل شده است، تاریخ ۲۸ صفر در میان عامه ناس شهرت دارد، و منبع این نقل روایتی است از حسین بن حمدان در الهدایة الکبری که در آن تاریخ ۲۸ تصریح نشده بلکه تعبیر شده است که حضرتش در دو شب باقیمانده از ماه صفر رحلت نموده اند، و تعبیر به بیست و هشتم صفر برداشت شخصی افراد از آن متن می باشد، در حالی که این برداشت در صورتی صحیح است که آن ماه صفر سی روز تمام بوده باشد، ولی اگر ناتمام بوده است می شود بیست و هفتم صفر، و با توجه به اینکه روش مورخین در ذکر تواریخ اگر به ملاحظه آخر آن ذکر شود (چندمانده از ماه فلان) با اینکه ماههای قمری ممکن است ۲۹ یا ۳۰ روز باشد، ولی برای اینکه تاریخ مردد نباشد، به همان قاعده اصلی در ماههای قمری و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) ماه صفر بنا بر آن ۲۹ روز است عمل می کنند، لذا اگر کسی بخواهد به این تاریخ هم عمل کند، باید ۲۷ صفر را تاریخ شهادت تلقی کند، الا اینکه ثابت کند تمام بودن آن، خصوصا که در محاسبه منجمین نیز ماه صفر آن سال ماه ناتمام دانسته شده است. ولی بنابر تحقیق تاریخ ۲۸ صفر مربوط به شدت یافتن کسالت حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله) بوده، و دقیقترین تاریخ در شهادت حضرتش بنابر حدیث شریفی که حضرت امام باقر تاریخچه زندگانی پیامبر را بطور خلاصه و دقیق بیان می فرمایند: حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله) رحلت نمود در سال دهم از هجرت در حالیکه ۶۳ سال سن شریفشان بود، که چهل سال در مکه اقامت داشتند که وحی (رسالت جهانی) بر او نازل شد؛ در پایان چهل سالگی، و (همچنان) در مکه ۱۳ سال اقامت داشت، سپس به مدینه هجرت نمود؛ در حالیکه ۵۳ سال عمر شریفشان بود و ده سال نیز در مدینه زندگی نمود، و در ماه ربیع الاول که دو شب از آن گذشته بود، روز دوشنبه رحلت نمود. همین تاریخ در روایت علی بن نصر جهضمی از حضرت امام رضا (صلوات الله علیه) به روایت از بردانشان (صلوات الله علیهم اجمعین) از کلام حضرت علی (صلوات الله علیه)، و به روایت حسین بن حمدان در الهدایة الکبری نقل شده است. و نیز نقل ابن ابی الثلج بغدادی در تاریخ الأئمة (مجموعه نفیسه ص ۴)، و ایرلی در کشف الغمة ج ۱ ص ۸، و به قول ابن کلیبی، و ابی مخنف، و طبری در تاریخ، و قاضی ابوبکر در البرهان، و کتاب التنویر ذی النسبیین و علامه مجلسی در جلاء العیون و بحار الأنوار ج ۲ ص ۵۰۳ ح ۱ و ص ۵۳۴، و شیخ تاج الدین عاملی در التتمة فی تواریخ الأئمة (علیهم السلام) ص ۳۳، و سید خاتون آبادی از امام باقر (صلوات الله علیه) در وقایع السنین والاعوام ص ۷۰، و ابو ریحان بیرونی در الآثار الباقیة، ص ۴۲۴، و ناسخ التواریخ ج ۴ ص ۱۵۶ به نقل از عامه همین تاریخ را در رحلت حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله) نقل نموده اند.

و نکته آخر و جالبی که در این باره است اینکه: کتاب شریف بحار الأنوار جامع ترین کتاب احادیث معصومین و کلام وحی و خازنان وحی می باشد، که حاوی عمده احادیث و اقوال در این باب است، وقتی شما و هر شخصی به مجلد ۲۲ که شرح وفات حضرت است مراجعه می کنید، می بینید که تنها کلام معصوم که در این باب نقل شده همین حدیث شریف است، و این حدیث هم اولین مطلب این باب است، و بقیه تواریخ همه نقل قولهای اشخاص و روایات عامه است، و هر مؤمن عارف تا وقتی کلام



www.geocities.com/a6haribna

معصوم وجود دارد ولو دیگران ملتزم نباشند، دیگر به اقوال غیر معصوم کاری ندارد ولو از شیعه باشند.

بیان برخی وقایع نزدیک شهادت حضرت رسول الله 6

مطالب زیر از کتاب منتهی الآمال بوده و مؤلف فقط گفته است: پس در اثنای آن حال آن حضرت را مرضی طاری شد که به آن مرض به رحمت الهی واصل گردید... مانند اینکه به بیماری معمولی بوده، (مانند عبارت عامه) و به سبب شهادت حضرت و توطئه های متعدد برای ترور حضرتش و نیز آخرین بار مسموم نمودن حضرتش که منجر به شهادت حضرتش گردید نبرداخته است، البته تفصیل این مباحث در نزد خواص شیعه مذکور و محفوظ است.

در احادیث معتبره وارد شده است که آن حضرت به شهادت از دنیا رفت چنانکه صفار به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در روز خیبر زهر دادند آن حضرت را در دست بزغاله چون حضرت لقمه ای تناول فرمود آن گوشت به سخن آمد و گفت: یا رسول الله! مرا به زهر آلوده اند؛ پس حضرت در مرض موت خود می فرمود که امروز پشت مرا در هم شکست آن لقمه که در خیبر تناول کردم و هیچ پیغمبر و وصی پیغمبری نیست مگر آنکه به شهادت از دنیا بیرون می رود. و در روایت دیگر فرمود که زن یهودیه آن حضرت را زهر داد در ذراع گوسفندی و چون حضرت قدری از آن تناول فرمود آن ذراع خبر داد که من زهرآلوده ام پس حضرت آن را انداخت و پیوسته آن زهر در بدن آن حضرت اثر می کرد تا آنکه به همان علت از دنیا رحلت فرمود. صلوات الله علیه وآله.

منتهی الآمال: گفته اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از حجّه الوداع مراجعت نمود و بر آن حضرت معلوم شد که رحلت او به عالم بقا نزدیک شده است پیوسته در میان اصحاب خطبه می خواند و ایشان را از فتنه های بعد از خود به مخالفت فرموده های خود حذر می نمود و وصیت می فرمود ایشان را که دست از سنت و طریقه او بر ندارند و بدعت در دین الهی نکنند و متمسک شوند به عترت و اهل بیت او به اطاعت و نصرت و حراست، و متابعت ایشان را بر خود لازم دانند و منع می کرد ایشان را از مختلف شدن و مرتد شدن و مکرر می فرمود که ایها الناس من پیش از شما می روم و شما در حوض کوثر بر من وارد خواهید شد و از شما سؤال خواهم کرد که چه کردید با دو چیز گران بزرگ که در میان شما گذاشتم: کتاب خدا و عترت که اهل بیت من اند، پس نظر کنید که چگونه خلافت من خواهید کرد در این دو چیز؛ به درستی که خداوند لطیف خیبر مرا خبر داده است که این دو چیز از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند؛ به درستی که این دو چیز را در میان شما می گذارم و می روم پس سبقت بگیرید بر اهل بیت من و پراکنده مشوید از ایشان و تقصیر مکنید در حق ایشان که هلاک خواهید شد و چیزی تعلیم ایشان مکنید؛ به درستی که ایشان دانانترند از شما و چنین نیام شما را که بعد از من از دین برگردید و کافر شوید و شمشیرها بر روی یکدیگر بکشید پس ملاقات کنید من یا علی علیه السلام را در لشکری مانند سیل در فراوانی و سرعت و شدت. و بدانید که علی بن ابی طالب پسر عم و وصی من است و قتال خواهد کرد بر تاءویل قرآن چنانکه من قتال کردم بر تنزیل قرآن. و از این باب سخنان در مجالس متعدده می فرمود؛

پس أسامة بن زید را امیر کرد و لشکری از منافقان و اهل فتنه و غیر ایشان برای او ترتیب داد و امر کرد او را که با اکثر صحابه بیرون رود به سوی بلاد روم به آن موضعی که پدرش در آنجا شهید شده بود و غرض حضرت از فرستادن این لشکر آن بود که مدینه از اهل فتنه خالی شود و کسی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منازعه نکند تا امر خلافت بر آن حضرت مستقر گردد و مردم را مبالغه بسیار می فرمود در بیرون رفتن و اسامه را به جرف فرستاد و حکم فرمود که در آنجا توقف نماید تا لشکر نزد او جمع شوند و جمعی را مقرر نمود که مردم را بیرون کنند و ایشان را حذر می فرمود از دیر رفتن؛

پس در اثنای آن حال آن حضرت را مرضی طاری شد که به آن مرض به رحمت الهی واصل گردید، چون آن حالت را مشاهده نمود دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و متوجه بقیع گردید و اکثر صحابه از پی او بیرون آمدند و فرمود که حق تعالی مرا امر کرده است که استغفار کنم برای مردگان بقیع چون به بقیع رسید گفت: أَسْلَمَ عَلَيْكُمْ، ای اهل قبور گوارا باد شما را آن حالتی که صبح کرده اید در آن و نجات یافته اید از فتنه هائی که مردم را در پیش است، به درستی که رو کرده است به سوی مردم فتنه های بسیار مانند پاره های شب تار؛ پس مدتی ایستاد و طلب آموزش برای جمیع اهل بقیع کرد و رو آورد به سوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمود که جبرئیل در هر سال قرآن را یک مرتبه به من عرضه می کرد و در این سال دو مرتبه عرضه نمود و چنین گمان دارم که این برای آن است که وفات من نزدیک شده است؛ پس فرمود که یا علی به درستی که حق تعالی مرا مخیر گردانیده است میان خزانه های دنیا و مخلد بودن در آن یا رفتن به بهشت، و من اختیار لقای پروردگار خود کردم چون بمیرم عورت مرا بیوشان که هر که به عورت من نظر کند کور می شود؛ پس به منزل خود مراجعت نمود و مرض آن حضرت شدید شد و بعد از سه روز به مسجد آمد عصابه به سر بست و به دست راست بر دوش امیرالمؤمنین علیه السلام و به دست چپ بر دوش فضل بن عباس تکیه فرموده بود تا آنکه بر منبر بالا رفت و نشست و گفت: ای گروه مردم! نزدیک شده است که من از میان شما غایب شوم هر که را نزد من وعده باشد بیاید وع. به نزد حضرت آمد و التماس کرد و آن حضرت را به خانه خود برد و چون به خانه عایشه رفت مرض آن حضرت شدید شد.

پس بلال هنگام نماز صبح آمد و در آن وقت حضرت متوجه عالم قدس بود چون بلال ندای نماز در داد حضرت مطلع نشد پس عایشه گفت که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز کند و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند! حضرت چون سخن ایشان را شنید و غرض ایشان را دانست فرمود که دست از این سخنان بدارید که شما به زنانی می مانید که یوسف را می خواستند گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که شیخین با لشکر اسامه بیرون روند و در این وقت از سخنان آن دو زن یافت که ایشان به مدینه برگشته اند بسیار غمگین شد و با آن شدت مرض پرخاست که مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز کند و این باعث شبهه مردم شود و دست بر دوش امیرالمؤمنین علیه السلام و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای نازنین خود را می کشید تا به مسجد درآمد و چون نزدیک محراب رسید دید که ابوبکر سبقت کرده است و در محراب به جای آن حضرت ایستاده است و به نماز شروع کرده است؛ پس به دست مبارک خود اشاره کرد که

پس بایست و خود داخل محراب شید و نماز را از سر گرفت و اعتنا نکرد به آن مقدار نمازی که سابق شده بود و چون سلام نماز گفت به خانه برگشت و شیخین و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که با لشکر اسامه بیرون روید؟ گفتند: بلی یا رسول الله! چنین گفتی. فرمود: پس چرا امر مرا اطاعت نکردید؟ ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود را با تو تازه کنم. عمر گفت: یا رسول الله! من بیرون رفتم برای آنکه نخواستیم که خبر بیماری ترا از دیگران پرسیم. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه و موافق روایتی فرمود خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را اعاده فرمود و مدهوش شد از تعب رفتن به مسجد و برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آن حضرت را به سبب آن ناملایماتی که مشاهده نمود؛ پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای نوحه و گریه از زنان و فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست؛ پس حضرت چشم مبارک گشود و به سوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتف گوسفندی تا آنکه بنویسم از برای شما نامه ای که گمراه نشوید هرگز؛ پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیاورد عمر گفت: برگرد که این مرد هذیان می گوید! و بیماری بر او غالب گردیده است! و ما را کتاب خدا بس است! پس اختلاف کردند آنها که در آن خانه بودند بعضی گفتند که قول، قول عمر است و بعضی گفتند که قول، قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و گفتند که در چنین حالی چگونه مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روا باشد؛ پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه خواستی یا رسول الله؟ فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجتی به آن نیست ولکن وصیت می کنم شما را که با اهل بیت من نیکو سلوک کنید. و حضرت رو از ایشان گردانید و ایشان برخاستند و باقی ماند نزد او عباس و فضل پسر او و علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت مخصوص آن حضرت. پس عباس گفت: یا رسول الله علیه و آله و سلم اگر این امر خلافت در ما بنی هاشم قرار خواهد گرفت پس ما را بشارت ده که شاد شویم و اگر می دانی که بر ما ستم خواهند کرد و خلافت را از ما غصب خواهند کرد پس به اصحاب خود سفارش ما را بکن. حضرت فرمود که شما را بعد از من ضعیف خواهند کرد و بر شما غالب خواهند شد، و ساکت شد پس مردم برخاستند در حالی که گریه می کردند و از حیات آن حضرت ناامید گردیدند.

پس چون بیرون رفتند حضرت فرمود که برگردانید به سوی من برادر علی و عمویم عباس را؛ پس فرستادند کسی را که حاضر کرد ایشان را همین که در مجلس قرار گرفتند حضرت رو به عباس کرد و فرمود: ای عم پیغمبر! قبول می کنی وصیت مرا و وعده های مرا به عمل می آوری و ذمت مرا بری می گردانی؟ عباس گفت: یا رسول الله! عموی تو پیرمردی است کثیر العیال و عطای تو بر باد پیشی گرفته و بخشش تو از ابر بهار سبقت کرده و مال من وفا نمی کند به وعده ها و بخششهای تو.

پس حضرت روی مبارک را گردانید به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمود: ای برادر! تو قبول می کنی وصیت مرا و به عمل می آوری وعده های مرا و ادا می کنی دیون مرا و ایستادگی می کنی در امور اهل من بعد از من؟ امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: بلی، یا رسول الله! فرمود: نزدیک من بیا، چون نزدیک آن حضرت رفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را به خود چسبانید پس بیرون کرد انگشتر خود را و فرمود: بگیر این را و بر انگشت خود کن و طلبید شمشیر و زره و جمیع اسلحه خود را و به امیرالمؤمنین علیه السلام عطا کرد و پس طلبید آن دستمالی را که بر شکم خود می بست وقتی که سلاح می پوشید در حرب و به امیرالمؤمنین علیه السلام داد؛ پس فرمود برخیز برو به سوی



منزل خود به استعانت خدای تعالی؛ پس چون روز دیگر شد مرض آن حضرت سنگین شد و مردم را منع کردند از ملاقات آن حضرت و امیرالمؤمنین علیه السلام ملازم خدمت آن حضرت بود و از او مفارقت نمی نمود مگر برای حاجت ضروری؛ پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به حال خود آمد فرمود: بخوانید برای من برادر و یاور مرا؛ پس ضعف او را فرو گرفت و ساکت شد. عایشه گفت: بخوانید ابوبکر را! پس ابوبکر آمد و بالای سر آن حضرت نشست چون حضرت چشم خود را باز کرد و نظرش به او افتاد روی خود را گردانید. ابوبکر برخاست و بیرون شد و می گفت: اگر حاجتی به من داشت اظهار می کرد. باز حضرت کلام سابق را اعاده فرمود؛ حفصه گفت: بخوانید عمر را! چون عمر حاضر شد و حضرت او را دید از او هم اعراض فرمود؛ پس فرمود بخوانید از برای من برادر و یاورم را؛ ام سلمه گفت: بخوانید علی را همانا که پیغمبر غیر او را قصد نکرده. چون امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد اشاره کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی او که نزدیک من بیا؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام خود را به آن حضرت چسبانید و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او راز گفت در زمان طویلی؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و در گوشه ای نشست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خواب رفت. پس امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد مردم به او گفتند: یا ابالحسن چه رازی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو می گفت؟ حضرت فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح می شود و وصیت کرد مرا به آن چیزی که به جا خواهم آورد آن را ان شاء الله تعالی.

سخنان حضرت پیامبر 6 در آخرین لحظات

گریه ی حضرت زهرا هنگام وفات (شهادت) پیامبر

سلیم می گوید: از سلمان فارسی شنیدم که می گفت: در مرضی که پیامبر از دنیا رفت نزد آن حضرت نشسته بودم. حضرت زهرا وارد شد و چون حال ضعف پیامبر را دید بغض گلویش را گرفت بطوری که اشک بر گونه هایش جاری شد. پیامبر فرمود: دخترم، چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله، بعد از تو بر خودم و بر فرزندانم از بی اعتنائی مردم و تزییع حقدان می ترسم.

آل محمد منتخبین خدا در زمین

پس پیامبر در حالیکه چشمانش اشک آلود شده بود فرمود: ای فاطمه، مگر نمی دانی ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را ترجیح داده و فنا را بر همه ی خلقش حتمی نموده است. خداوند تبارک و تعالی توجهی به زمین نمود و مرا از میان آنتان انتخاب کرد و به پیامبری برگزید. سپس برای بار دوم توجهی به زمین نمود و همسر ترا انتخاب کرد، و به من دستور داد تا تو را به ازدواج وی در آورم، و او را بعنوان برار و وزیر و وصی و جانشین خود در امتن قرار دهم. پس پدر تو بهترین انبیاء و رسولان خداوند است، و شوهر تو بهترین اوصیاء و وزیران است، و تو اول کسی از خاندان من هستی مکه به من ملحق می شوی. سپس خداوند توجه سومی به زمین کرد و تو را و یازده نفر از فرزندان و فرزندان برادرم و شوهرت را که از نسل تو هستند انتخاب نمود.

معرف دوازده امام

پس تو سیده ی زنهای اهل بهشت هستی، و دو پسرت حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، و من و برادرم و یازده امام – که جانشینان من تا روز قیامت هستند – همگی هدایت کننده و هدایت شده ایم. اولین نفر از جانشینان پس از برادرم، حسن است و بعد از او حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین، که در بهشت در یک منزل خواهند بود. منزلی از منزل من به خدا نزدیک تر نیست، و سپس منزل ابراهیم و آل ابراهیم است.

کرامت خداوند به حضرت زهرا

دخترم، آیا نمی دانی از جمله کرامت های خداوند بر تو آن است که تو را به ازدواج بهترین امتم و بهترین اهل بیتم در آورده است. او که در قبول اسلام از همه پیشتر، در حلم و بردباری از همه بالاتر، در علم از همه بیشتر، روحش از همه بزرگوarter، زبانش راستگوتر، قلبش شجاعتر، دستش بخشنده تر، نسبت به دنیا از همه زاهدتر، ورد کوشش و جدیت از همه شدیدتر است. حضرت زهرا از آنچه پدرش فرمود مسرور و خوشحال شد.

فضائل اختصاصی امیر المومنین

سپس پیامبر به حضرت زهرا فرمود: علی بن ابیطالب هشت دندان برنده و شکافنده دارد و مناقب دارد که هیچیک از مردم ندارند؛ ایمان او به خدا و رسولش قبل از هر کسی، که احدی از امتام در این باره بر او سبقت نگرفته است. علم او به کتاب خدا و سنتم که احدی از امت بجز همسرت همه ی علم مرا نمی داند، چرا که خداوند علمی را به من آموخته است که غیر از من و او آنرا نمی داند، و به ملائکه و پیامبران هم نیاموخته و فقط به من آموخته، و مرا امر کرده که آنرا به علی بیاموزم و من این کار را انجام دادم. بنابراین هیچکس از امتم همه ی علم و فهم و حکمت مرا بطور کامل غیر او نمی داند. دیگر اینکه تو ای دخترم همسر او هستی، و دو پسرت حسن و حسین نوه های من هستند و آنها دو سیط امتم هستند. و امر به معروف و نهی از منکر او، و اینکه خداوند – جل ثنائه – به او حکمت و حل و فصل بین حق و باطل را آموخته است.

فضائل اختصاصی اهل بیت

دخترم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت چیز به ما عطا کرده که به احدی از اولین و آخرین بجز ما عطا نکرده است: من آقای پیامبران و مرسلین و بهترین آنانم، و جانشین من بهترین جانشینان است، و وزیرم بعد از من بهترین وزیران است، و شهید ما بهترین شهیدان است، که مقصود عمومی حمزه است. حضرت زهرا عرض کرد: یا رسول الله، آیا او آقای شهیدانی است که همراه تو کشته شده اند؟ فرمود: نه، بلکه آقای شهیدان از اولین و آخرین – بجز انبیاء و اوصیاء – و حعفرین ابیطالب که دو بار هجرت نمود و صاحب دو بال خونین است که با آنها در

بهشت همراه ملائکه پرواز می کند. و دو پسر حسن و حسین دو سبط امتم و دو آقای جوانان اهل بهتن. قسم به آنکه جانم بدست اوست، از ماستت مهدی این امت که خداوند به وسیله ی او زمین را پر از عدل و داد می کند همانطور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

درجات هریک از اهل بیت

حضرت زهرا عرض کرد: یا رسول الله، کدامیک از اینان که نام بردی افضل اند؟ پیامبر فرمود: برادرم علی افضل امتم است. حمزه و جعفر، این دو افضل امت من بعد از علی و تو و دو پسر و نوه ام حسن و حسین و جانشینان از فرزندان این پسرم هستند - و پیامبر با دست اشاره به امام حسین فرمودند - و مهدی از ایشان است. آنکه قبل از (مهدی) است از او افضل است. اولی که مقدم است افضل از مؤخر است، زیرا امام او است و این وصی آن است. ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده است.

پیشگوئی پیامبر از مظلومیت امیرالمومنین

سپس پیامبر به فاطمه و همسر او و دو پسرش نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان، خدا را شاهد می گیرم که من با کسانی که با اینان بختگند روی جنگ دارم و با کسانی که با اینان روی صلح داشته باشند روی صلح دارم. بدانید که اینان در بهشت همراه منند.

سپس پیامبر به علی کرد و فرمود: یا علی تو بزودی بعد از من، از قریش و متحد شدنشان بر علیه تو و ظلمشان بر تو سختی خواهی کشید. اگر بر علیه آنان پارانی یافتی با آنان جهاد کن و با مخالفین خود بوسیله ی موافقینت جنگ کن، و اگر یاری نیافتی صبر کن و دست خود را نگهدار و با دست خویش خود را در هلاکت مینداز. تو نسبت به من بمنزله ی هارون نسبت به موسی هستی، و تو از هارون اسوه و و روش خوبی خواهی داشت که به برادرش موسی گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي» اعراف - ۱۵۰، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.

پس چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سنگین شد و رحلت او به ریاض جنّت نزدیک گردید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فرمود که یا علی سر مرا در دامن خود گذار که امر خداوند عالمیان رسیده است و چون جان من بیرون آید آن را به دست خود بگیر و بر روی خود بکش پس روی مرا به سوی قبله بگردان و متوجه تجهیز من شو و اول تو بر من نماز کن و از من جدا مشو تا مرا به قبر من بسپاری و در جمیع این امور از حق تعالی یاری بجوی؛ چون حضرت امیر سر مبارک آن سرور را در دامن خود گذاشت حضرت بی هوش شد، پس حضرت فاطمه علیها السلام نظر به جمال بی مثال آن حضرت می کرد و می گریست و ندبه می کرد و می گفت:

وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ = ثَمَالِ الْيَتَامَى عِصْمَةَ لِلْأَمْرِ اَمَلٍ

یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سفید روئی است که مردم به برکت روی او طلب باران می کنند و فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است؛ چون آن حضرت صدای نور دیده خود فاطمه را شنید دیده خود گشود و به صدای ضعیفی گفت که ای دختر! این سیخن عم تو ابوطالب است این را مگو بلکه بگو: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ).

پس فاطمه بسیار گریست، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را اشاره کرد که نزدیک من بیا؛ چون فاطمه علیها السلام نزدیک او رفت، رازی در گوش او گفت که صورت فاطمه برافروخته شد و شاد گردید! پس چون روح مقدس آن حضرت مفارقت کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست راستش در زیر گلوی آن حضرت بود، پس جان شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان دست امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت، پس دست خود را بلند کرد و بر روی خود کشید؛ پس دیده های حق بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را پوشانید و جامه بر قامت باکرامتش کشید، پس مشغول گردید بر امر تجهیز آن حضرت.

روایت شده که از حضرت فاطمه علیها السلام پرسیدند که این چه راز بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو گفت که اندوه تو مبدل به شادی شد و قلق و اضطراب تو تسکین یافت؟ فرمود که پدر بزرگوارم مرا خبر داد که اول کسی که از اهل بیت به او ملحق خواهد شد من خواهم بود و مدت حیات من بعد از او امتدادی نخواهد داشت و به این سبب شدت اندوه و حزن من تسکین یافت! پس امیرالمؤمنین متوجه غسل او شد و طلبید فضل بن عباس را و امر کرد او را که آب به او بدهد پس غسل داد او را بعد از اینکه چشم خود را بسته بود. پس پاره کرد پیراهن آن حضرت را از نزد گریبان تا مقابل ناف مبارک آن حضرت، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مباشر غسل و حنوط و کفن آن حضرت بود و (فضل) آب به او می داد و اعانت می کرد آن حضرت را بر غسل دادن؛ پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام از غسل آن حضرت فارغ شد پیش ایستاد و به تنهایی بر آن حضرت نماز کرد و هیچ کس مشارکت نکرد و آن حضرت در نماز کردن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مردم در مسجد جمع شده بودند و گفتگو می کردند در باب اینکه چه کسی را مقدم دارند در نماز بر آن حضرت و در کجا دفن کنند آن جناب را؛ پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد و رفت نزد ایشان و فرمود: که همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امام و پیشوای ما است در حال حیات و بعد از ممات پس دسته دسته مردم بیایند بر آن حضرت نماز کنند بدون تقدم امامی و بروند به درستی که حق تعالی قبض روح نمی فرماید پیغمبری را در مکانی مگر اینکه پسندیده آن مکان را از برای قبر او و من پیغمبر را دفن خواهم نمود در حجره ای که وفات آن حضرت در آن واقع شده.

پس مردم تسلیم کردند این امر را و راضی شدند به آن پس چون مسلمانان از نماز بر آن حضرت فارغ شدند عباس عموی پیغمبر مردی را روانه کرد به سوی ابوعبیده جراح که (قبر کن) اهل مکه بود و دیگری را فرستاد به سوی زید بن سهل که (قبر کن) اهل مدینه بود و آنها را طلبید از برای کندن قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ پس زید بن

سهل را ملاقات نمود و امر کرد او را به حفر قبر آن حضرت ، پس چون زید از حفر قبر فارغ شد امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس و فضل بن عباس و اسامة بن زید داخل در قبر شدند برای آنکه آن حضرت را دفن نمایند. طایفه انصار چون چنین دیدند صدا بلند کردند و قسم دادند امیرالمؤمنین علیه السلام را که يك نفر از ما نیز با خود مصاحب کن در دفن کردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه ما نیز از این حظ و بهره دارا شویم ؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام اوس بن خولی را که مردی بدری و از افاضلی قبیله خزرج بود امر کرد که داخل قبر شود؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام جسد نازنین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را برداشت و به اوس داد که در قبر بگذرد پس چون حضرت را داخل قبر نمود امر کرد او را که از قبر بیرون بیاید پس اوس بیرون آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در قبر نازل شد و صورت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از کفن ظاهر گردانید و گونه مبارک آن حضرت را بر زمین مقابل قبله نهاد پس خشت لحد را چید و خاک بر روی او ریخت و این واقعه هائیله در روز دوشنبه بود و بیشتر مردم حاضر نشدند بر نماز و دفن آن حضرت به جهت مشاجره در امر خلافت که مابین مهاجر و انصار واقع بود. انتهى.

نقل است چون اصحاب از دفن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فارغ شدند از کنار قبر، به درخانه حضرت فاطمه سلام الله علیها آمدند و تسلیت و تغریت گفتند: حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: رسول خدای را بخاک سپردید؟ عرض کردند: چنین کردیم. فرمود: شما را چگونه دل داد که بر روی آن جسد پاک خاک ریختید؟! نه او نبی الرحمة و مصداق: «لولاک لما خلقت الافلاک» بود. گفتند یا بنت رسول الله! مانیز مصیبت زده و غمناکیم، لکن از حکم خدای بزرگ گریزی نیست پس حضرت فاطمه - سلام الله علیها سخت بگریست و به زیارت قبر پدر شتافت و مشتى از خاک قبر بر گرفت و بردیدگان گذاشت و بسیار بنالید و بزارید و فرمود:

ماذا على من شم تربة احمد = ان لايشم مدى الزمان غواليا

صبت على مصائب لو أنها = صبت على الايام صرن لياليا

و هم نسبت به حضرت فاطمه سلام الله علیها داده اند که در مرثیه پدر فرمود:

نفسى على زفرتها محبوسة = يا ليتها خرجت مع الزفرات

لا خير بعدك في الحياة و انما = أبكي مخافة ان تطول حياتي

و هم در مرثیه پدر فرموده اند:

اذا اشتد شوقى زرت قبرك باکيا = انوح و اشکو لا اراک مجاوبى

فيا ساکن الصراء علمتنى البكاء = و ذکرک انسانی جمیع المصائب

فان کنت عنى فى التراب مغيبا = فما کنت عن قلب الحزين بغائب

آئین هنگام



روایت شده که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت به ناخوش تر وجهی شب به روز آوردند و چنان پنداشتند که دیگر آسمان بر ایشان سایه نیفکند و زمین حمل ایشان نکند ناگاه گوینده ای بر ایشان بر آمد که او را دیدار نمی نمودند و سخن او را می شنودند: فقال السلام علیکم اهل البيت و رحمة الله و بركاته و ان فی الله عزاء من کل مصیبة و نجاه من کل هلكة و درکا لما فات. کل نفس ذائقة الموت.....

و مستحب است زیارت آن حضرت از نزدیک و دور چنانکه شیخ شهید در (دروس) فرموده که مستحب است زیارت پیغمبر و ائمه در هر روز جمعه اگرچه زائر از قبرهای ایشان دور باشد و اگر در بالای بلندی بایستد و زیارت کند افضل است انتهى.

و نیز سزاوار است زیارت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عقب هر نمازی به این الفاظی که حضرت امام رضا علیه السلام تعلیم ابن ابی نصر بزنتی، فرمودند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لَأُمَّتِكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَعَبَدْتَهُ
حَتَّى آتَيْتَ الْيَقِينَ فَبِحَظِّكَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ.

والحمد لله رب العالمين